

فقر نهادی و اعتراضات در ایران با نگاهی به کتاب آبرسیاستِ آنتون یگر

سپیده درویشی

کتاب آبرسیاست (*Hyperpolitics*) نوشته‌ی آنتون یگر (Anton Jäger)، مورخ و نظریه‌پرداز سیاسی بلژیکی، در سال ۲۰۲۳ به زبان انگلیسی منتشر شده است. یگر در این اثر می‌کوشد تحولات فرهنگ سیاسی جهان و افول احزاب و سازمان‌های توده‌ای سنتی پس از جنگ سرد را بررسی کند. او در پی پاسخ به این پرسش است که چرا با وجود افزایش چشمگیر فوران‌های اعتراضی، حضور پررنگ مردم در شبکه‌های اجتماعی و سیاست‌زدگی روزمره، این حجم از انرژی سیاسی کمتر به تغییر ساختاری ماندگار یا شکل‌گیری قدرت پایدار منجر می‌شود. این چارچوب نظری ابزار مفهومی ارزشمندی برای آسیب‌شناسی تحولات سیاسی و اعتراضی ایران از تیر ۱۳۷۸ تا دی ۱۴۰۴ فراهم می‌آورد. نوشتار حاضر به بررسی نسبت میان نظریه یگر و اعتراضات سیاسی در ایران پرداخته است.

کتاب آبرسیاست (*Hyperpolitics*) از یک تناقض بنیادین در سیاست معاصر پرده برمی‌دارد: چگونه ممکن است جامعه‌ای به شدت سیاسی باشد، سیاست تقریباً در تمام لایه‌های زندگی اجتماعی حضور داشته باشد و مردم در فاصله‌های کوتاه بارها به خیابان بیایند، در شبکه‌های اجتماعی مشارکت شوند و نسبت به رویدادهای سیاسی واکنش گسترده نشان دهند، اما این حجم از انرژی سیاسی الزاماً به قدرت سیاسی پایدار و تغییر ساختاری منجر نشود؟

یگر برای توضیح این وضعیت از مفهوم "آبرسیاست" استفاده می‌کند. مقصود او جامعه‌ای است که در آن سیاست‌زدگی افزایش یافته، اعتراض و خشم عمومی دائماً بازتولید می‌شود و میدان عمومی از پیام، تصویر، اعتراض و منازعه سیاسی اشباع است اما زیرساخت‌های سازمان یافته‌ای که بتوانند این انرژی را به قدرت پایدار تبدیل کنند فرسوده یا تضعیف شده‌اند. با توجه به این اثر، تحولات سیاسی و اعتراضی ایران از تیر ۱۳۷۸ تا دی ماه ۱۴۰۴ نمونه‌ای قابل تأمل برای آزمودن ظرفیت توضیحی این نظریه است. مسئله را نمی‌توان صرفاً با میزان نارضایتی، شمار معترضان یا شدت سرکوب توضیح داد. ایران در این دوره چندین موج اعتراضی بزرگ را تجربه کرده است. اعتراضات تیر ۱۳۷۸، جنبش ۱۳۸۸، اعتراضات دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸، جنبش زن، زندگی، آزادی در ۱۴۰۱ و قیام دی ماه ۱۴۰۴ که دهها هزار نفر توسط رژیم جمهوری اسلامی کشته شد، هر کدام شکاف‌های عمیق میان جامعه و ساختار قدرت را آشکار کرده‌اند. در سال‌های پس از آن نیز اعتراضات پراکنده و اعتصابات و کنش‌های اعتراضی در اشکال گوناگون

ادامه یافت. با وجود تفاوت‌های نسلی، طبقاتی، جغرافیایی و مطالبات این جنبش‌ها؛ یک ویژگی مشترک در آنها دیده می‌شود: **ظرفیت بالای مشارکت اجتماعی در کنار ضعف شدید سازمان‌دهی.**

تفاوت فاحش میان "مشارکت" و سازمان‌دهی " برای فهم مسئله تعیین‌کننده است. مشارکت می‌تواند در مدت کوتاهی جمعیت بزرگی را به حرکت درآورد اما سازمان سیاسی باید بتواند پس از پایان لحظه بحرانی نیز باقی بماند، تصمیم بگیرد، مسئولیت بپذیرد، منابع جمعی را مدیریت کند، اختلافات داخلی را حل کند و برای مرحله بعدی برنامه داشته باشد. خیزش‌ها در ایران بارها توانایی ایجاد نخستین وضعیت را نشان داده‌اند اما رسیدن از مشارکت لحظه‌ای به سازمان سیاسی پایدار بسیار دشوار و چه بسا تا امروز غیرممکن بوده است.

پیش از انقلاب ۱۳۵۷ مخالفان حکومت در ایجاد سازمان‌های سیاسی بسیار فعال بودند. شبکه‌های مذهبی، گروه‌های چپ، نیروهای ملی‌گرا، انجمن‌های دانشجویی، تشکل‌های صنفی و شبکه‌های سیاسی زیرزمینی هر یک بخشی از ظرفیت سازمان‌یابی مخالفان حکومت را تشکیل می‌دادند. این سازمان‌ها که الزاماً دموکراتیک یا همسو با یکدیگر نبودند همگی تقریباً دارای شبکه، سلسله‌مراتب، حافظه تشکیلاتی، منابع انسانی و سازوکار انتقال پیام بودند. همین ویژگی به اعتراضات امکان می‌داد از سطح ناراضیاتی فردی و تجمع‌های پراکنده عبور کنند و به کنش جمعی گسترده تبدیل شوند.

در ایران پس از ۱۳۷۸ وضعیت به تدریج متفاوت شد. هرچقدر رژیم جمهوری اسلامی در محدود نمودن امکان فعالیت مستقل حزبی، صنفی و مدنی بیشتر تلاش می‌کرد، بخش بزرگی از ارتباطات سیاسی به فضای دیجیتال منتقل می‌شد. این انتقال در ابتدا ظرفیت عظیمی ایجاد کرده بود. تلگرام، اینستاگرام، ایکس (توییتر) و دیگر شبکه‌های اجتماعی توانستند محدودیت‌های ارتباطی حکومت را تا حدی دور بزنند و امکان انتشار سریع خبر، تصویر و فراخوان را فراهم کنند. یک ویدئو یا خبر می‌توانست در چند ساعت میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار دهد و رویدادی محلی را به مسئله‌ای ملی تبدیل کند. اما همین فناوری که هزینه ارتباط و مشارکت را کاهش داد، نتوانست مسئله‌ی فقدان سازمان‌دهی را حل کند.

در اینجا یکی از مهم‌ترین نکات نظری **یگر آشکار** می‌شود. شبکه اجتماعی می‌تواند جای خالی بخشی از کارکرد ارتباطی حزب، اتحادیه یا انجمن را پر کند اما نمی‌تواند به سادگی جایگزین ساختار نهادی آنها شود. دنبال کردن یک صفحه با عضویت در یک سازمان سیاسی یکسان نیست. باز نشر یک فراخوان با پذیرش مسئولیت سیاسی تفاوت دارد. حضور در یک تجمع نیز با عضویت در

شبکه‌ای که بتواند منابع، نیرو، اطلاعات و تصمیم‌گیری را در طول زمان حفظ کند بسیار متفاوت است. فضای دیجیتال سرعت را افزایش می‌دهد اما سرعت به خودی خود قدرت سیاسی تولید نمی‌کند.

از همین‌جا می‌توان یکی از ویژگی‌های مهم اعتراضات ایران را توضیح داد. جامعه می‌تواند در کوتاه‌ترین زمان به سطح بالایی از هماهنگی برسد ولی همان جامعه ممکن است فاقد سازوکاری برای تبدیل این هماهنگی موقت به یک ساختار ماندگار باشد. در نتیجه، هر موج اعتراضی پس از اوج گرفتن با مسئله‌ای دشوار رو به رو می‌شود: چه کسی تصمیم می‌گیرد؟ چه نهادی نماینده مطالبات است؟ چه مجموعه‌ای می‌تواند مذاکره کند؟ چه گروهی مسئولیت حفظ اعتصاب یا تداوم اعتراض را بر عهده دارد؟ چگونه اختلاف میان نیروهای سیاسی حل می‌شود؟ و مهم‌تر از همه، چگونه انرژی اعتراضی یک دوره به سرمایه سیاسی دوره بعد منتقل خواهد شد؟

جمهوری اسلامی طی دهه‌ها با انحلال یا محدود کردن تشکلهای مستقل، کنترل اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، فشار بر احزاب مخالف و سرکوب فعالان مدنی، هزینه سازمان‌یابی را به شدت افزایش داده است. هنگامی که فعالیت سازمان یافته خطرناک و پرهزینه می‌شود، فردگرایی سیاسی رشد می‌کند. افراد به جای قرار گرفتن در ساختارهای جمعی، بیشتر به چهره‌ها، رسانه‌ها، کانال‌ها و حساب‌های پرمخاطب وابسته می‌شوند. نتیجه وضعیتی است که در آن نفوذ رسانه‌ای می‌تواند بسیار گسترده باشد، اما ظرفیت نهادی همچنان محدود بماند.

در چنین شرایطی، مسئله رهبری نیز شکل متفاوتی پیدا می‌کند. جامعه اتمیزه شده در دوره‌های بحران به‌طور طبیعی به سوی چهره‌هایی گرایش پیدا می‌کند که بتوانند نارضایتی عمومی را نمایندگی یا صورت‌بندی کنند. این پدیده را می‌توان با بحث **یگر** درباره پوپولیسم و اشکال بنیادریستی سیاست پیوند داد. در جامعه‌ای که احزاب قدرتمند و نهادهای مدنی ریشه‌دار وجود ندارند، شخصیت سیاسی می‌تواند برای مدتی نقش واسطه میان توده ناراضی و قدرت سیاسی را ایفا کند. اما محبوبیت یک فرد با وجود اهمیت آن، معادل سازمان سیاسی نیست. حتی پرنفوذترین رهبر نیز برای تبدیل سرمایه اجتماعی به قدرت سیاسی پایدار به شبکه انسانی، نهادهای تصمیم‌گیری، نیروهای متخصص، ساختار ارتباطی و ائتلاف‌های اجتماعی نیاز دارد.

اینجا باید از یک سوء برداشت مهم نیز پرهیز کرد. نظریه آبرسیاست به این معنا نیست که اعتراض خیابانی یا فعالیت دیجیتال بی‌اهمیت است. برعکس، چنین کنش‌هایی می‌توانند شکاف مشروعیت حکومت را آشکار کنند، هزینه سرکوب را افزایش دهند، روایت

رسمی را به چالش بکشند و نیروهای اجتماعی تازه‌ای را وارد میدان کنند. مسئله در مرحله بعدی است. اگر انرژی ایجاد شده در این لحظه نتواند به ساختارهای ماندگار منتقل شود، بخش بزرگی از ظرفیت سیاسی آن از دست می‌رود.

اعتراضات ایران دقیقاً این چرخه را بارها تجربه کرده‌اند. یک رویداد محرک، خشم عمومی را فعال می‌کند. شبکه‌های اجتماعی به سرعت آن را گسترش می‌دهند. اعتراض از یک نقطه به چندین شهر سرایت می‌کند. شعارها سیاسی‌تر می‌شوند و بخش‌هایی از جامعه وارد میدان می‌شوند. حکومت با ترکیبی از سرکوب، قطع یا محدودسازی ارتباطات، بازداشت و ایجاد فضای امنیتی واکنش نشان می‌دهد. پس از فروکش کردن موج، تعدادی بی‌گناه کشته شده‌اند، تعدادی اعدام و برخی در صف اعدام و در زندان‌ها تحت شکنجه هستند، جامعه به زندگی روزمره بازمی‌گردد، اما متأسفانه مسئله‌ی سیاسی حل نشده باقی می‌ماند. چند سال بعد، بحران دیگری همان انرژی انباشته را دوباره فعال می‌کند. به همین دلیل تاریخ اعتراضات جمهوری اسلامی را نمی‌توان مجموعه‌ای از شکست‌های جداگانه دید، بلکه باید آن را فرآیندی انباشتی دانست که در آن نارضایتی اجتماعی افزایش یافته، ولی تبدیل آن به قدرت سازمان یافته با موانع جدی رو به رو بوده است.

از این منظر، مفهوم "فقر نهادی" شاید دقیق‌ترین نقطه اتصال نظریه **یگر** با تجربه‌ی اعتراضات در ایران باشد. مسئله‌ی جامعه‌ی معترض ایران کمبود آگاهی سیاسی نیست. کمبود خشم هم نیست. حتی کمبود تجربه اعتراضی نیز وجود ندارد. مسئله اصلی فاصله میان "جامعه سیاسی شده" و "جامعه سازمان‌یافته" است. جامعه‌ای که به شدت سیاسی اما فاقد نهادهاییست که سیاست را به قدرت تبدیل کنند.

همین تمایز توضیح می‌دهد که چرا افزایش شمار کاربران سیاسی، میلیون‌ها دنبال‌کننده، هشتک‌های گسترده، تجمع‌های اعتراضی و حتی فراگیری یک شعار الزاماً به تغییر ساختار سیاسی منجر نمی‌شود. قدرت سیاسی فقط از تعداد افرادی که ناراضی‌اند ساخته نمی‌شود. قدرت سیاسی از توانایی ایجاد هماهنگی پایدار، تقسیم کار، تولید اعتماد، حفظ منابع، آموزش نیرو، شکل دادن به ائتلاف‌ها و انتقال تصمیم از سطح فرد به سطح نهاد نیز تشکیل می‌شود.

با همه‌ی این تشابهات، تعمیم مستقیم نظریه **یگر** به ایران باید با احتیاط انجام شود. مدل او اساساً برای توضیح تحول سیاست در جوامع دموکراتیک غربی و فرسایش سازمان‌های توده‌ای در دوران پس از جنگ سرد شکل گرفته است. وضعیت ایران با آن جوامع تفاوت بنیادین دارد. در ایران با حکومتی مواجهیم که بخش بزرگی از نهادهای مستقل را سرکوب کرده و فعالیت سازمان یافته

مخالفان را با هزینه‌های امنیتی سنگین رو به رو ساخته است. بنابراین در ایران، فقر نهادی فقط محصول فردگرایی دیجیتال یا تحول فرهنگ سیاسی نیست. این فقر تا حد زیادی پیامد مستقیم ساختار اقتدارگرایی سیاسی و سرکوب سازمان‌یابی مستقل نیز هست. همین تفاوت باعث می‌شود نظریه پیگر در مورد ایران زمانی ارزش بیشتری پیدا کند که در کنار تحلیل سرکوب دولتی، ساختار طبقاتی، بحران اقتصادی، مهاجرت گسترده، شکاف نسلی و تحولات فناوری ارتباطی به کار گرفته شود.

ارزش اصلی Hyperpolitics برای مطالعه ایران در همین نقطه قرار دارد. این کتاب پاسخی ساده برای آینده اعتراضات ایران ارائه نمی‌کند و قرار نیست جایگزین تحلیل تاریخی و سیاسی ایران شود. اهمیت آن در این است که پرسش را تغییر می‌دهد. به جای آنکه فقط بپرسیم چرا مردم دوباره اعتراض می‌کنند، باید بپرسیم چرا انرژی سیاسی ایجاد شده در این اعتراضات هنوز نتوانسته در مقیاس گسترده به نهاد، سازمان و قدرت پایدار تبدیل شود. از این زاویه، تاریخ اعتراضات ایران از ۱۳۷۸ تا ۱۴۰۵ را می‌توان تاریخ جامعه‌ای دانست که به‌طور فزاینده‌ای سیاسی شده، اما امکان سازمان‌یابی مستقل آن به همان نسبت رشد نکرده است. فاصله میان این دو وضعیت، همان شکافی است که پیگر در مفهوم آبرسیاست برجسته می‌کند. سیاست در همه‌جا حضور دارد اما قدرت سیاسی همچنان در اختیار ساختارهایی متمرکز باقی می‌ماند که از سازمان، منابع، سلسله‌مراتب و ظرفیت تصمیم‌گیری برخوردارند.

بنابراین پرسش نهایی درباره آینده اعتراضات ایران صرفاً این نیست که موج بعدی چه زمانی آغاز خواهد شد یا چه تعداد نفر به خیابان خواهند آمد. پرسش تعیین‌کننده این است که آیا جامعه خواهد توانست از مرحله انفجارهای اعتراضی عبور کند و میان اعتراض، سازمان‌یابی و نهادسازی پیوندی پایدار ایجاد کند. اگر چنین پیوندی شکل نگیرد، ممکن است جامعه بارها به آستانه تغییر برسد و هر بار پس از سرکوب یا فروکش کردن موج، به نقطه‌ای بازگردد که در آن نارضایتی گسترده وجود دارد اما قدرت سازمان یافته در اختیار طرف مقابل است.